انواع روابط انسانی

مصطفی ملکیان

ما انسان ها در زندگی خود 4 نوع ارتباط با دیگران برقرار می کنیم:

1. ارتباط خونی/ غریزی: یا ارتباط مادرزادی و کاملا نیندیشیده و کاملا نسنجیده و بدون تامل و تفکر و حسابرسی. در این نوع ارتباط ما به خواهر، برادر، پدر، مادر، فرزند و ... خود در نگاه نخست علاقه به ایجاد ارتباط می یابیم، این نوع ارتباط اختیاری نیست.

2. ارتباط همکارانه: ما با کسانی بر سر مشکلات objective یا مشکلات عینی و بیرونی خود ارتباط برقرار می کنیم تا مشکلات عینی ما را رفع کنند و همینطور بالعکس.

3. همنشینی: این نوع ارتباط را با کسانی برقرار می کنیم که مشکلات subjective ما را حل می کنند؛ یعنی به ما کمک می کنند تا درد و رنج را بهتر تحمل کنیم و کمتر عذاب بکشیم و یا اعتماد به نفس بیشتری داشته باشیم. در واقع امری در درون ما را دگرگون می کنند.

4. ارتباط عاشقانه: این نوع ارتباط به معنای دقیق کلمه اش، فرد را از تنهایی نجات می دهد. تنهایی وجودی را از میان برمی دارد. این نوع ارتباط ارتباطی صرفا مبتنی بر غریزه ی جنسی نیست(در ازدواج و یا ارتباط های کاملا مبتنی بر سکس، هر فرد تلقی خاصی دارد و نوع نگاه دو طرف به قضیه گاهی متفاوت است که اگر تلقی یکسانی بین دو فرد نباشد، منجر به شکست رابطه می گردد. این نوع رابطه ها می تواند به شکل همکارانه یا همنشینانه و یا عاشقانه برقرار گردد و الزاما ازدواج یا روابط بر اساس غریزه ی جنسی به معنای ارتباط عاشقانه نیست، این تلقی افراد از آن است که نوع ارتباط را سمت و سو و معنابخشی می کند) در سه نوع ارتباط فوق، انسان در تنهایی خود باقی می ماند و تنها مشکلی از مشکلاتش حل می گردد بی آنکه از تنهایی اش بیرون بیاید؛ در واقع در سه نوع ارتباط بالا، فرد بخشی از وجودش را در مقابل طرف مقابل سانسور می کند(بخشی از باورهایش، بخشی از احساسات و هیجانات و عواطفش، بخشی از خواست هایش، بخشی از گفتارهایش، بخشی از کردارهایش) و به تمامی آنچه که هست با طرف مقابلش روبرو نمی شود، یعنی با صراف طبعش نمی تواند مواجه شود، به این دلیل که رابطه را از دست خواهد داد، رابطه ای که دوست داشتن در آن نه به خاطر خود آنچه که فرد هست شکل گرفته که به خاطر چهره و ماسک یا نقابی است که فرد از خود نمایان کرده است و بخشی دیگر از خود را در پشت آن پوشانیده است.

اما در ارتباط چهارم، رابطه ی عاشقانه به معنای واقعی کلمه، عاشق و معشوق خود را از یکدیگر مخفی نمی کنند و کاملا بلورین و کریستالی در مقابل یکدیگر ظاهر می شوند و تمام خفایا و زوایای یکدیگر را می بینند. اگر در این میان سانسوری رخ دهد، به این معناست که این رابطه رابطه ای عاشقانه نیست. در این نوع رابطه افراد تمام ما فی الضمیر طرف مقابل را می بینند، با تمام نقاط قوت و ضعفی که طرف مقابل دارد و در عین حال وی را دوست دارند و عشق افراد مشروط به داشتن یا نداشتن چیزی در ساحات 5 گانه(باور، احساسات، خواست، گفتار و کردار) نیست، بلکه با تمام وجود دیگری را برای آنچه که هست دوست می دارند و اشخاص برای یکدیگر آفتابی و آشکار می شوند. ما در روابط دیگر خود، چاره ای نداریم که بخشی از وجودمان را سانسور کنیم

تا آن روابط حفظ گردند، اما این نوع دوست داشتن ها واقعی به معنای درست کلمه نیستندو فرد با تمام شلوغی ممکن(ازدحام تنهایان)، احساس تنهایی می کند، روابط دیگر افراد مشروط اند و دوستی هایی ساختگی است؛ اما در ارتباط عاشقانه ما عاشق یک وجود کریستالی با تمام نقاط قوت و ضعفش می شویم و او را برای آنچه که هست دوست می داریم. عشق واقعی همراه با شناخت واقعی و یاریگری و حمایتگری واقعی است.

کارکرد عشق این است که شناساگری تام با حمایتگری تام جمع می شود و فرد را از تنهایی بیرون می آورد.

وقتی به معنای عشق می اندیشیم نمی توانیم مولفه های اصلی آن را نادیده بگیریم، مولفه هایی که جدائی ناپذیرند:

1. شور و شوق و به هیجان آمدن از دیدن معشوق.

2. صمیمت و عریانی کامل نزد معشوق. یعنی به صورتی بلورین با وی مواجه شدن، صمیمیتی 100 درصدی داشتن نزد معشوق. ما انسان ها نمی توانیم با صرافت طبع مان همه جا ظاهر شویم، اما این وضعیت در حضور محارم واقعی انسان یعنی معشوق یا دوستان حقیقی امکان پذیر است و اگر اینگونه نباشد، باید به نامگذاری این رابطه یا ارتباط شک کرد.

3. تعهد تمام عیار نسبت به معشوق داشتن، یعنی نسبت به خود معشوق، نسبت به درد و رنج او، نسبت به لذت و مسائل او و ... احساس تعهد تمام عیار کرد.

تفاوت انسان ها در اولویت سنجی ایست که در هنگام تعارض میان این مولفه ها رخ می دهد. یعنی کدام را بر دیگری ارج می نهند و نسبت به آن التزام می ورزند.

برگرفته از درس گفتارهای رواشناسی اخلاق.